

رقابت‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در سواحل دریای عمان و اثر آن بر توسعه ایران

امین سهرابی

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

حیدر لطفی^۱

دانشیار جغرافیای سیاسی و گردشگری، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

مجید ولی شریعت پناهی

دانشیار جغرافیای انسانی، واحد یادگار امام خمینی (ره) شهر ری، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

داود حسن آبادی

استادیار جغرافیای طبیعی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۹/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۸

چکیده

تعریف علمی ژئوپلیتیک در قالب یک مفهوم ترکیبی قابل تبیین است که در آن سه عنصر اصلی جغرافیا، قدرت و سیاست دارای خصیصه ذاتی هستند. منطقه‌ی دریای عمان یکی از مناطق صاحب موقعیت ژئوپلیتیک است که نقش بسیار مهمی در معادلات نظامی و اقتصادی جهان دارد. هدف اصلی این مقاله عبارت است از تحلیل و بررسی رقابت‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در سواحل دریای عمان و اثر آن بر توسعه ایران. سوال اصلی مقاله این است که مهم‌ترین رقبا منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در سواحل دریای عمان کدام اند و این رقابت‌های چه تاثیری بر توسعه ایران خواهد گذاشت؟ روش این مقاله کیفی است و داده‌های مورد نیاز مقاله به شیوه کتابخانه گردآوری شده‌اند. روش تجزیه و تحلیل اطلاعات نیز توصیفی تبیینی است. نتایج مقاله نشان می‌دهد که منطقه‌ی خلیج فارس با تأمین بخش عظیمی از انرژی مورد نیاز جهان و موقعیت ژئوپلیتیک آن، از دیرباز مورد توجه قدرت‌های جهانی بود و تلاش برای اعمال سلطه و حفظ نفوذ در این منطقه به یکی از سیاست‌های راهبردی آنها تبدیل شده است. منطقه دریای عمان به دلیل نزدیکی و همجواری با منطقه مکران و خلیج فارس و نیز تنگه هرمز و البته برخورداری از مولفه‌های ژئوپلیتیک فرهنگی عرصه رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی بوده است و توسعه کشورهای منطقه را امنیتی نموده است.

کلمات کلیدی: رقابت‌های ژئوپلیتیکی، قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، دریای عمان.

مقدمه

با تغییر شیوه‌های مستقیمی استثمار و استعمار، وجود خلاء ناشی از قدرت در یک منطقه‌ی ژئوپلیتیکی می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد ژئوپلیتیک مبتنی بر سلطه باشد. رقابت شدید و آشکار قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای جهت نفوذ به این مناطق و ایجاد روابط ژئوپلیتیکی مبتنی بر سلطه و یا نفوذ از سوی قدرت‌های بزرگ و نابرابر با کشورهای منطقه نیز از دیگر مؤلفه‌های ژئوپلیتیک سلطه در عصر حاضر محسوب می‌شوند (احمدیان، ۱۳۹۳). خلیج فارس، یکی از مهم‌ترین مراکز ثقل مناسبات ژئوپلیتیکی و بین‌المللی است که تحت سیطره‌ی دو قلمرو ایرانی و عربی قرار دارد. منطقه‌ی ژئوپلیتیکی خلیج فارس، متشکل از هشت کشور ایران، عراق، کویت، عربستان، بحرین، قطر، امارات متحده عربی و عمان است که در کرانه‌های حوضچه‌ی خلیج فارس، گرد هم آمده‌اند (ارکمن، ۱۳۸۷). خلیج فارس ۵/۶۱ درصد از ذخایر نفت جهان را داراست که در این میان، عربستان با ۲۲ درصد و ایران با ۵/۱۱ درصد از سهم جهانی در منطقه، بیشترین سهم را دارا هستند. منابع عظیم نفت خلیج فارس و نیاز فزاینده کشورهای توسعه یافته به نفت، باعث شد تا در نیمه‌ی دوم سده بیستم، قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به این منطقه توجه ویژه‌ای داشته باشند. کشف میادین گازی خلیج فارس، افزایش جهانی قیمت نفت، کاهش ذخایر نفت، الزام پیمان کیوتو (سوخت پاک) و سازگاری بیشتر گاز طبیعی با محیط زیست باعث شد تا در دهه‌ی پایانی قرن بیستم، خلیج فارس بیش از پیش در کانون توجه مناسبات ژئواکونومیستی جهانی قرار گیرد. از این رو، منطقه‌ی خلیج فارس با تأمین بخش عظیمی از انرژی مورد نیاز جهان و موقعیت ژئوپلیتیک آن، از دیرباز مورد توجه قدرت‌های جهانی بود و تلاش برای اعمال سلطه و حفظ نفوذ در این منطقه به یکی از سیاست‌های راهبردی آنها تبدیل شده است (امیراحمدی، ۱۳۸۴).

منطقه‌ی دریای عمان یکی از مهم‌ترین مناطق صاحب منابع انرژی دنیا است که نقش بسیار مهمی در معادلات انرژی جهان دارد. در سه دهه اخیر این منطقه نابسامانی‌های فراوانی را متحمل شده و اوضاع سیاسی و اقتصادی آن دستخوش تغییرات فراوانی شده است. رقابت بر سر منابع انرژی و نفتی این منطقه از جمله مسایلی است که در تحولات آینده‌ی جهان نقش فراوانی خواهد داشت. علاوه بر آن، با توجه به رقابت کشورهای قدرت‌مند پیرامون نفت، این منطقه نقش بسیار مهمی در معادلات ژئوپلیتیک آینده جهان خواهد داشت. به همین دلیل، جفری کمپ کی از ناظران عالی آمریکایی در امور ژئوپلیتیک معتقد است که خلیج فارس در کنار دریای خزر، دو منطقه تأمین‌کننده انرژی در سده بیست و یکم هستند و از آن به عنوان «بیضی استراتژیک انرژی» یاد می‌کند.

از این رو، با تحوّل مبنا و مفهوم رقابت‌ها و قواعد بازی پیرامون حوزه‌ای استراتژیک خلیج فارس و ایجاد پیوستگی فزاینده میان دو کانون ژئواستراتژیک خزر و خلیج فارس، نظم کهن مناسبات ژئوپلیتیک در خاور میانه و آسیای مرکزی، دیگر یک مبنای مناسب برای شرح آنچه در مناطق حسّاس خلیج فارس و دریای خزر می‌گذرد به حساب نمی‌آید. از سوی دیگر، از آنجا که ژئوپلیتیک معنی و تعریف واقعی خودش را آشکارا توضیح نمی‌دهد، شرح آن نیز همواره مشکل می‌نماید. اما با این وجود، بهترین راه درک وقایع جاری در نقاط حسّاس سیستم

جهانی از جمله مناطق ژئواستراتژیک اوراسیا و خاور میانه (بیضی استراتژیک انرژی)، نگاه به این حوادث از منشور ژئوپلیتیک است. هدف اصلی این مقاله عبارت است از تحلیل و بررسی رقابت‌های ژئوپلیتیکی قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در سواحل دریای عمان و اثر آن بر توسعه ایران. سوال اصلی مقاله این است که مهم‌ترین رقبای منطقه ای و فرامنطقه ای در سواحل دریای عمان کدام اند و این رقابت‌های چه تاثیری بر توسعه ایران خواهد گذاشت؟ روش این مقاله کیفی است و داده‌های مورد نیاز مقاله به شیوه کتابخانه گردآوری شده اند. روش تجزیه و تحلیل اطلاعات نیز توصیفی تبیینی است.

رویکرد نظری

اصطلاح جغرافیای سیاسی اولین بار در سال ۱۷۵۱ م. توسط فیلسوف فرانسوی روبرت آن تورگو در مقاله‌ای که سال‌ها بعد انتشار یافت، بکار برده شد. تورگو جغرافیای سیاسی را یک علم کاربردی - نظریه‌ای تلقی می‌کرد که با بررسی تأثیرات متقابل واقعیات جغرافیایی اعم از طبیعی و انسانی با سازمان سیاسی می‌تواند در امر کشورداری به مسئولان مملکتی کمک نماید. بعدها در سال ۱۸۹۷ م. پروفیسور فردریش راتزل آلمانی با نوشتن کتابی تحت عنوان جغرافیای سیاسی، نظریه کشور به مثابه موجود زنده (ارگانیزم) را ارائه داد که در آن زمان طرفداران زیادی پیدا کرد از جمله رودلف شلین استاد علوم سیاسی سوئد که با کاربرد واژه ژئوپلیتیک، جغرافیای سیاسی را نظریه کشور و ارگانیزم جغرافیایی معرفی کرد (برزگر، ۱۳۸۳). از همین زمان ژئوپلیتیک که عمدتاً با ایدئولوژی حکومت آمیخته بود، دست در دست ژئواستراتژی مکیندری که بررسی اساس جغرافیایی سیاست جهان را هدف قرار داده بود، دیدگاه غالب نظریه‌پردازان سیاسی و جغرافیدانان را برای مدت‌چهل و پنج سال تشکیل دادند. اما بعد از پایان جنگ دوّم جهانی و شکست آلمان نازی، ژئوپلیتیک خاص آلمان موجبات تخریب این دیدگاه را به عنوان یک دیدگاه دانشگاهی فراهم کرد. در مقابل جغرافیای سیاسی به ویژه در دهه سال‌های ۱۹۵۰ م. با کوشش جغرافی‌دانان نامداری مانند هارتشورن، گاتمن و استیفن جونز دوره فراز خود را آغاز کرد (پشنگ، ۱۳۹۴). از این زمان به بعد جغرافیای سیاسی دانشگاهی تحت تأثیر پارادایم‌های رایج در جغرافیا و سایر علوم اجتماعی، تحولاتی را از جهات تعریف، روش و محتوا تجربه کرد و دوره‌های مختلف: کارکردگرایی ناحیه‌ای، فضایی - کمی، رادیکالیسم، انسان‌گرایی و انتقادی را طی کرد. مطالعات فضایی مربوط به کشورها، دولت‌ها، مرزها، پایتخت‌ها، تقسیمات کشوری، اختلافات ارضی، فدرالیسم، استعمارگری، رودخانه‌های بین‌المللی و ده‌ها مسائل مکانی - سیاسی دیگر در سطوح مقیاس‌های جغرافیایی متعدد محلی تا جهانی مورد توجه جغرافیدانان سیاسی است. امروز تعریف ساده‌ای که مورد قبول اکثر جغرافیدانان سیاسی است، عبارت است از: علم بررسی رابطه متقابل میان «قدرت» و «فضا» (پورعزت و دیگران - ۱۳۸۳).

ژئوپلیتیک که معادل فارسی آن «سیاست جغرافیایی» است، رویکرد یا دیدگاهی است برای سیاست بین‌الملل که سعی دارد تا رفتار سیاسی و توانایی‌های نظامی را برحسب محیط طبیعی توضیح دهد. بر طبق این رویکرد، ژئوپلیتیک با درجات مختلف، بیانگر تأثیر قطعی جغرافیا بر امور تاریخی و سیاسی است. بنا بر این ژئوپلیتیک

توجه خود را عمدتاً بر عوامل جغرافیایی که در شکل‌گیری سیاست‌ها مؤثرند معطوف می‌دارد و در واقع دانشی است که روابط میان دولت و سیاست‌های آن را مورد مطالعه قرار می‌دهد. اما در عین حال، ژئوپلیتیک یک نشان مشخص چند بعدی جهانی نیز دارد (جهانی در بعد جغرافیایی و مفهومی) که بیشتر دیدنی و بصری است تا لفظی و شفاهی و بیشتر عینی و مستقل است تا ذهنی و خیالی. بر این اساس، تعریف علمی ژئوپلیتیک در قالب یک مفهوم ترکیب قابل تبیین است که در آن سه عنصر اصلی جغرافیا، قدرت و سیاست دارای خصلتی ذاتی هستند. بنا بر اینمی‌توان گفت «ژئوپلیتیک عبارت است از علم روابط متقابل جغرافیا، قدرت و سیاست و کنش‌های ناشی از ترکیب آنها با یکدیگر» (پیترسن، ۱۳۸۱).

ژئواستراتژی از دو واژه ژئو به معنی زمین و جغرافیا و استراتژی به معنای راهبرد یا روش اجرا که دست‌یابی به اهداف یا مأموریت‌ها را با استفاده از منابع و مقدرات، ممکن می‌سازد، تشکیل شده است. به عبارت دقیق‌تر، استراتژی در تئوری و عمل، استفاده و تهدید به استفاده از قدرت سازماندهی شده برای کسب اهداف و مقاصد سیاسی است. از این رو، ژئواستراتژی اصطلاحاً به علمی گفته می‌شود که وظیفه کشف روابطی که بین یک استراتژی و محیط جغرافیایی وجود دارد را بر عهده می‌گیرد. بر این اساس، ژئواستراتژی علم کشف روابط راهبردی و محیط جغرافیایی است که به تعیین قلمرو جغرافیایی استراتژی‌های نظامی به منظور هدایت صحیح عملیات نظامی می‌پردازد. ژئواستراتژی از منظر سیاست خارجی نیز بدین شرح تعریف شده است: «ژئواستراتژی عبارت است از سیاست خارجی اتخاذ شده از سوی دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مبتنی بر عامل سرزمین و توزیع جغرافیایی قدرت در شرایط کنونی تمامی تحولات نظامی، سیاسی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی در ارتباط مستقیم با ملاحظات ژئواستراتژیک قرار دارد. در این زمینه، مسایل ژئوپلیتیکی بیش از سایر مسایل با اصول و مبانی ژئواستراتژیک ارتباط دارد و به همین دلیل در بسیاری از راهبردهای اعلامی و اعمالی از سوی کشورها و تجزیه و تحلیل‌های سیاسی و امنیتی، موقعیت و وضعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی یک منطقه یا یک واحد سیاسی در کنار هم مورد توجه قرار می‌گیرد. به طور کلی همانند ژئوپلیتیک، می‌توان ژئواستراتژی را علم روابط متقابل جغرافیا، استراتژی و قدرت دانست» (حافظ‌نیا، ۱۳۸۵).

تحلیل استراتژی‌های اقتصادی بدون در نظر گرفتن سود تجاری کوتاه مدت، که از طرف دولت‌ها به منظور تقویت اقتصاد ملی یا بخش‌های حیاتی آن و به دست آوردن کلیدهای کنترل آن از طریق ساختار سیاسی اعمال می‌شود را ژئواکونومی می‌گویند. پایه و اساس این بحث، استدلالی است که ادوارد لوت واک در تقابل با ایده‌ی پایان تاریخ فوکویاما ارائه داد و در آن فرض را بر این قرار داد که پایان جنگ سرد، باعث گردیده تا از اهمیت برخوردار بودن توانایی‌های نظامی در رابطه با امور جاری دنیا به صورت مداوم کاسته شده و از سوی دیگر، بر اهمیت موضوعات اقتصادی، تولید، تجارت و بازرگانی افزوده شده است. بر این اساس، ژئواکونومی از ترکیب سه عنصر جغرافیا، قدرت و اقتصاد شکل گرفته است و به نظر می‌رسد سیاست که عاملی مهم در ژئوپلیتیک بوده، جای خود را به اقتصاد داده است (ذوالفقاری، ۱۳۸۴).

هر چند استعمارگری دامنه‌ای فراتر از نظریات ژئوپلیتیکی دارد اما به کارگیری علم ژئوپلیتیک دریچه‌ای نو را به روی استعمارگری گشود. ژئوپلیتیک استعماری را علاوه بر ژئوپلیتیک سلطه، ژئوپلیتیک کلاسیک یا ارتدکس نیز می‌نامند. فرهنگ‌های مسلط در گفتمان ژئوپلیتیک استعماری را می‌توان به دو دسته کلی نظریات ژئوپلیتیک «مبتنی بر حقایق جغرافیایی» و دیدگاه‌های «مبتنی بر ایدئولوژی‌های نژاد گرایانه» تقسیم نمود. از لحاظ شکلی نیز تئوری‌های مطرح در گفتمان ژئوپلیتیک عصر استعمار، به نوعی توجه خود را به اوراسیا معطوف داشته‌اند و هم راستا با فرضیه مرکزیت سرزمین حیاتی پیش رفته‌اند. تئوری قدرت دریایی آلفرد ماهان در واقع به مثابه امکانی برای ایالات متحده جهت تسلط بر این سرزمین قلمداد می‌شود. در آلمان نیز هائوس هوفر جهت انطباق سرزمین حیاتی با قلمرو نازی به منظور توجه فضای حیاتی برای کشورش، تنها کمی هارتلند مکیندر را به غرب متمایل ساخت. بنا بر این فرهنگ‌های جغرافیایی مسلط در گفتمان ژئوپلیتیکی عصر استعمار را از لحاظ شکلی می‌توان متأثر از نظریات مکیندر و توجه خاص وی به منطقه‌ی اوراسیا دانست (زارعان و اسلامی، ۱۳۹۳).

استعمار از نظر مفهوم و ماهیت از قرن نوزدهم به این سو دچار تحول نشده است، اما به لحاظ شکلی و ابزاری و روشی، دوره‌های تحول را پشت سر گذاشته و در عصر حاضر نیز اگرچه شیوه‌های استعمار کهن، کاربرد خود را از دست داده، اما روش‌های نو استعماری کسب قدرت که همچنان نفوذ به مناطق حساس ژئوپلیتیکی را در دستور کار خود دارد، رواج یافته است. دوره‌ی سلطه‌ی فرانسه، به جهانی شدن نیز مشهور است که در فضای بدون رقیب و مبتنی بر ابزار قدرت اقتصادی و فن آوری اطلاعاتی و رسانه‌ای رخ داده و هویت، شخصیت، زندگی ملت‌ها و کشورهای ضعیف و در حال توسعه را در قاره‌های آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین تحت تأثیر قرار می‌دهد و مقاومت‌ها را در هم می‌شکند. این روند از سلطه سعی دارد مقاومت‌های محلی که نگران فرهنگ، هویت، قابلیت‌های اقتصادی و تکنولوژیکی خود در برابر امواج سهمگین جهانی‌سازی غربی هستند را درهم شکند (زارعان، ۱۳۹۳).

منطقه مورد مطالعه

خاورمیانه منطقه‌ای استراتژیک و حیاتی در جنوب غرب آسیا است که به لحاظ موقعیت جغرافیایی و نیز حجم انبوه انرژی دارای شرایط فوق العاده‌ای است.

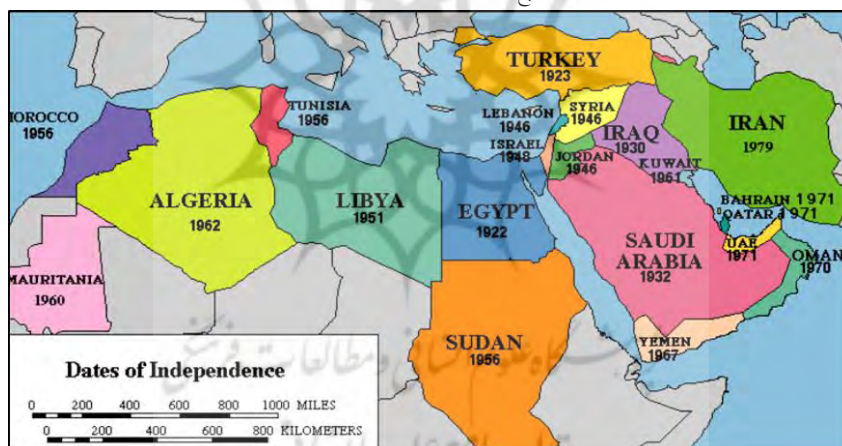
این منطقه که کشورهای بسیاری را در خود جای داده، یکی از ملتهب‌ترین مناطق جهان است و طی روز و ماه‌ها حوادث فراوانی در آن رخ می‌دهد. از زمان جنگ جهانی اول تاکنون اگر منطقه‌ای در دنیا وجود داشته باشد که مدام در تنش بوده است، آن منطقه خاورمیانه و سواحل دریای عمان (غرب آسیا، یا هر عنوان دیگر) است. شاید بتوان گفت امپریالیسم اروپا، استبداد پسا استعماری و یا نئواستعمارگرایی، هارتلند دنیا را به تنش و آشوب مزمن مبتلا ساخته است. با وجود اینکه یک قرن از جنگ جهانی اول می‌گذرد و سایر مناطق جهان در آسایش هستند، هنوز خاورمیانه با آشفتگی‌هایی که هر روز به نحوی بر می‌آید درگیر می‌شود. خاورمیانه از سال ۲۰۱۱ شاهد حوادث ناموفقی در کشورهای عربی بود که نوید یک خاورمیانه جدید آن هم از زبان ملل این منطقه را می‌داد. در عراق، سوریه، یمن، لیبی یا مصر، یا دستگاه‌ها در حال سقوط هستند، یا آینده بسیار مبهمی دارند و تنها کاری که تحولات اخیر خاورمیانه به انجام رساند، این بود که منطقه را به بی‌ثباتی کشاند. با ترکیب این شرایط با این واقعیت که

دخالت‌های خارجی آسیب نامی را ایجاد کرد، یک دستورالعمل مناسب برای فاجعه در منطقه رقم خورد (سریع القلم، ۱۳۷۴).



نقشه ۱- موقعیت جهانی منطقه خاورمیانه و سواحل دریای عمان

منبع: (www.dartmouth.edu)



نقشه ۲: منطقه خاورمیانه و سواحل دریای عمان منبع: (www.dartmouth.edu)

فراتر از این‌ها، حضور ناخواسته اسرائیل در منطقه، زورآزمایی عربستان با همسایگان را داریم و در پرتو این‌ها نظم پساعثمانی که غربی‌ها پیش‌بینی می‌کردند، از میان رفته است. درگیری‌ها در سوریه، عراق، لیبی، یمن و غیره، حمایت عربستان و کویت از گروه‌های تروریستی بنیادگرا، مسئله اسرائیل و فلسطین، حضور قدرت‌های خارجی به ویژه ناتو، مسائل جنسیتی، بی‌سوادی و بسیاری از دیگر مشکلات، اصلی‌ترین مصائب خاورمیانه هستند (سیمبر، ۱۳۸۵). این ناحیه گروه‌های فرهنگی و نژادی گوناگونی مانند ایرانیان، آشوری‌ها، آذربایجانی‌ها، ترک‌های آناتولی، کردها، اسرائیلی‌ها، عرب‌ها و بربرها را در خود جای داده است. زبان‌های اصلی این منطقه عبارت است از فارسی، ترکی آذربایجانی، کردی، لری، بلوچی، آشوری، ترکی استانبولی، عبری و عبری. در برخی زمین‌ها واژه بسط یافته خاورمیانه به تازگی شامل کشورهای افغانستان، پاکستان، قفقاز، آسیای مرکزی و آفریقای شمالی شده است که علاوه بر آنچه یاد شد زبان اردو و پشتو را نیز در بر می‌گیرد (عابدی، ۱۳۸۸).

خاورمیانه منطقه‌ای است که قسمت اعظم آن از بیابان و علفزار تشکیل می‌شود. در مورد وسعت این منطقه بین متخصصان اختلاف فاحشی وجود دارد به طوری که برخی از آنان حتی اصطلاح خاورمیانه را اصولاً قبول ندارند، چون آن را خیلی مبهم و اشتباه می‌دانند. این اصطلاح از طرف اروپاییان به این منطقه داده شده است، زیرا اروپاییان سرزمین‌هایی که در شرق اروپا بودند رو به ترتیب به سه قسمت خاور دور (آسیای شرقی)، خاورمیانه (جنوب غرب آسیا) و خاور نزدیک تقسیم‌بندی کرده‌اند (عزتی، ۱۳۸۲). خاورمیانه از نخستین خاستگاه‌های تمدن جهان بوده است. بسیاری از باورها و آیین‌های جهان از اینجا برخاسته‌اند. خاورمیانه از میانه قرن بیستم، مرکز توجه جهانی و شاید حساس‌ترین منطقه جهان از نظر استراتژیکی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بوده است و مکان کشمکش‌های دراز مدت اعراب و اسرائیل است. خاورمیانه زادگاه ادیان مهمی، چون یهودیت، مسیحیت، اسلام و ادیان غیر ابراهیمی مثل دین زرتشتی، آیین مهر و مانوی است. برخی افراد از واژه خاورمیانه به دلیل اروپا محوری بودن آن انتقاد می‌کنند. این منطقه تنها از دید اروپای غربی، در مشرق واقع شده در حالی که همین منطقه برای یک هندی منطقه‌ای غربی و برای یک روسی در جنوب واقع شده است. با نابودی امپراتوری عثمانی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی، دیگر اصطلاح خاور نزدیک کاربرد زیادی نداشت و این در حالی بود که اصطلاح خاورمیانه به کشورهای تازه بنیاد جهان اسلام اطلاق شد. خاورمیانه از مناطقی است که به دلیل برخورداری از ذخایر عظیم نفت، یک منبع انرژی برای جهان به شمار می‌رود. عربستان، ایران، عراق، کویت، امارات متحده عربی از کشورهایی هستند که دارای بزرگ‌ترین منابع نفت در جهان هستند. خاورمیانه همچنین دارای ذخایر عظیم گاز طبیعی است. ایران و قطر به ترتیب اولین و دومین ذخایر گاز طبیعی در جهان را دارند. اقتصاد کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه بیشتر تک‌محصولی و به صادرات نفت وابسته است و کمتر از منابع نفت در بخش صنعتی این کشورها استفاده می‌شود. یمن یکی از کشورهای فقیر این منطقه به شمار می‌رود (قادری کنگاوری، ۱۳۸۷).



نقشه ۳: کشورهای واقع در منطقه خاورمیانه و سواحل دریای عمان منبع: (Show Caves of the World)

منطقه ژئوپلیتیکی جنوب غرب آسیا یا همان خاورمیانه به واسطه برخی دلایل و زمینه‌های ژئوپلیتیکی موجود در دهه‌های اخیر آستان رقابت و درگیری‌های فراوانی بوده است؛ مجموعه حوادثی که این منطقه از جهان را به یکی از ناامن‌ترین مناطق تبدیل کرده است و جنگ و خون‌ریزی بخش جدایی‌ناپذیر آن شده است. حضور رژیم صهیونیستی

در این منطقه که به نوعی تأمین کننده منافع آمریکا است، شکل‌گیری گروه‌های تروریستی در کشورهای عراق و سوریه، اختلافات ارضی و مرزی کشورهای حاشیه خلیج فارس با یکدیگر و با ایران، وجود میدین غنی نفت و گاز در منطقه، مرزهای تحمیلی و جدا شدن اجباری ملت‌ها از یک دیگر، نقش‌آفرینی قدرت‌های فرامنطقه‌ای و... از جمله دلایلی است که به ناامن و پرآشوب شدن منطقه منجر شده است. در شرایط کنونی درگیری‌های نظامی و سیاسی داخلی و بین‌المللی میان در کشورهایی، چون سوریه، یمن، بحرین، عراق و نیز اختلافات عمیق میان ایران و عربستان در کنار برخی بحران‌های سیاسی میان قطر و عربستان و نیز ترکیه و عربستان از جمله مشکلاتی است که در منطقه وجود دارد (متقی، ۱۳۹۲).

یافته‌ها

در کشورهای خاورمیانه از فلسطین گرفته تا سوریه، مصر، لیبی، ترکیه، عراق، پاکستان و افغانستان وضعیت به صورت عادی نیست. عراق درگیر داعش است. سوریه گرفتار جنگ داخلی شده است. لیبی با وجود برداشتن قذافی اما تا هنوز به ثبات دست یافته است. ترکیه با وجود اینکه در سال‌های اخیر رشد اقتصادی خوبی داشته است اما همچنان مسئله اقلیت‌های قومی و گروهی حل نشده است. در پاکستان عمران خان و طاهر القادری در برابر دولت قرار گرفته است و خواهان استعفای نخست وزیر است. افغانستان در شش ماه است که درگیر انتخابات است. انتخابات که در تاریخ دموکراسی طولانی‌ترین و شاید پرهزینه‌ترین باشد؛ اما تا هنوز نتیجه انتخابات معلوم نشده است و گفتگوهای سیاسی که میان دو تیم انتخاباتی آغاز شده بود به بن بست رسیده است.

بررسی شرایط کنونی جهان و البته سال‌های آینده، حاکی از تداوم عواملی است که طی سال‌های گذشته به شکل‌گیری و تشدید منازعاتی جهانی دامن زده است و از همین رو احتمال گسترش فرایندهای منفی و تحولات آشوب‌زا در فضای راهبردی بین‌المللی و به‌ویژه در خاورمیانه چندان دور از ذهن نیست، موضوعی که می‌تواند چشم‌انداز کاهش تنش‌ها و تحقق صلح را حداقل در یک دوره زمانی کوتاه مدت تیره و تار نماید. این روند را می‌توان ناشی از وجود دو فرایند توأمان در خاورمیانه و سطح بین‌الملل دانست که بخشی از آن در نتیجه استمرار منازعاتی پیشین در خاورمیانه است و بخشی دیگر به تشدید تنش‌های قدرت‌های بزرگ از جمله آمریکا و روسیه مربوط می‌شود که به صورت غیرمستقیم آتش بحران در خاورمیانه را شعله‌ورتر می‌سازد (مجتهدزاده، ۱۳۸۶).

در سطح، خاورمیانه، تحولاتی که از سال ۲۰۱۱ در جهان عرب اتفاق افتاده است، احتمالاً سال‌های زیادی ادامه داشته باشد و فعلاً هیچ نشانه‌ای از بهبود اوضاع مشاهده نمی‌شود. مهم‌ترین پیامد این تحولات نیز تضعیف کشورهای عربی است که منجر به عدم کارآمدی و حتی فروپاشی آن‌ها می‌شود که از جمله مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به لیبی، عراق، یمن، سوریه و... اشاره کرد. در واقع این کشورها با گستره‌ای از تهدیدها امنیتی داخلی و خارجی مواجه هستند که تهدیدی علیه ثبات و امنیت آن‌ها بشمار می‌روند. همچنان که مشکلات اساسی اقتصادی، جمعیتی و اجتماعی، از جمله کمبود آب و قیمت پایین انرژی، نرخ بالای بیکاری و شیوع ناامیدی در میان نسل جوان آن‌ها مانع از آن می‌شود که جهان عرب بتواند پس از این بحران طولانی قد علم کند. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد که جنگ داخلی در این کشورها با حضور بازیگران داخلی و خارجی احتمالاً ادامه یابد و تأثیری منفی بر ثبات کشورها در این منطقه و در اروپا برجای می‌گذارد (به خاطر سیل پناهجویان). در این میان تداوم کنشگری عربستان سعودی از زمان ورود ملک سلمان به سلطنت نیز بر روند منازعاتی منطقه افزوده است. رهبری جدید

سعودی به بهانه‌های واہی به‌طور بی‌سابقه‌ای تلاش می‌کند تا محور سنی را علیه ایران رهبری کند. عربستان سعودی که از دیرباز طرفدار حمایت مالی از مخالفان دولت سوریه و مبارزه علیه محور شیعه بوده است، اکنون به مداخله نظامی مستقیم نیز مبادرت کرده است. این مداخلات نظامی از بحرین شروع شد و اکنون در یمن به اوج رسیده است که در آنجا عربستان سعودی عمدتاً از طریق حملات هوایی جنگ علیه انقلابیون را ادامه می‌دهد. این تحرکات جدید سعودی که در بسیاری از مناطق جریان دارد، نه فقط گروه‌ها و کشورهای منطقه‌ای را درگیر اقدامات جنگ افروزانه خود کرده است، بلکه پای بسیاری از قدرت‌های غربی را نیز به منطقه باز کرده است، همچنان که سفر اخیر ترزا می به منطقه را می‌توان در راستای ایران هراسی و حمایت از اقدامات سعودی تحلیل کرد (محمدی، ۱۳۸۷).



نقشه ۴: محیط پیرامونی خاورمیانه منبع: (<https://kids.britannica.com/students/assembly/view/166275>)



نقشه ۵: مرزهای منطقه خاورمیانه و سواحل دریای عمان

منبع: (<https://www.vanityfair.com/news/2008/01/middle-east-cultural-political-map>)

اما در سطح بین‌المللی نیز، در حالی که قدرت‌های بین‌المللی با توجه به جایگاه جهانی خود می‌بایست نقش مؤثری در حل منازعاتی جهانی از جمله در خاورمیانه ایفا نمایند، خود دچار اختلافات عدیده‌ای هستند که در بستر آن، منازعاتی منطقه‌ای تشدید شده است. در شرایط فعلی که موقعیت آمریکا در مقایسه با گذشته در خاورمیانه تضعیف شده است و اطمینانی وجود ندارد که دولت ترامپ چه رویکردهایی در آینده خواهد داشت، مناقشات این کشور با سایر قدرت‌های جهانی نیز تشدید شده است. درحالی که چین رؤیای بازگشت به خاورمیانه را در سر می‌پروراند، اختلافات این کشور با آمریکا در حوزه‌های مختلف و به‌ویژه بر سر دریای چین جنوبی تشدید شده است و از همین رو احتمال سرایت این اختلافات به سایر مناطق از جمله در خاورمیانه نیز وجود دارد. اختلافات بین آمریکا و روسیه نیز در طی یک سال اخیر تا حد برخورد نظامی بین آن‌ها افزایش یافته است که در نتیجه بحران اوکراین و سوریه بوده است. اگرچه به نظر می‌رسد آمریکا و روسیه با یک هدف مشترک وارد جنگ خاورمیانه شده‌اند، (مبارزه با داعش و سایر سازمان‌های سلفی جهادی) اما آن‌ها در مسائل دیگر اهداف کاملاً متناقضی دارند. سایر ابرقدرت‌ها همچون آلمان، انگلیس و فرانسه نیز بیش از آنکه در پی حل منازعاتی خاورمیانه باشند در فکر فروش تسلیحات نظامی خود به کشورهای ثروتمند عربی هستند، تسلیحاتی که به صورت غیرمستقیم به دست گروه‌های تروریستی می‌رسند در جنگ علیه ملت‌ها، فاجعه‌های بسیاری را به بار می‌آورند. در این وضعیت کلی که خاورمیانه غرق در منازعاتی داخلی خود شده است و قدرت‌های جهانی نیز رقابت‌های خود را به خاورمیانه وارد کرده‌اند، نه تنها چشم‌انداز حل منازعاتی منطقه‌ای دشوار است، بلکه زمینه‌های تشدید شکاف‌ها میان دولت‌ها و ملت‌ها نیز افزایش یافته است. در واقع به نظر می‌رسد تا زمانی که قدرت‌های بین‌المللی به منابع انرژی خاورمیانه و ثروت‌های حاصل از آن برای خرید تسلیحات غربی چشم دوخته‌اند و کشورهای منطقه نیز همچنان بر اختلافات مذهبی، فرقه‌ای و ... در روابط خود با سایر کشورها تأکید دارند خاورمیانه همچنان همین خاورمیانه بحران‌زده باقی خواهد ماند (مصلی نژاد، ۱۳۸۸). منطقه‌ی خلیج فارس با تأمین بخش عظیمی از انرژی مورد نیاز جهان و موقعیت ژئوپلیتیک آن، از دیرباز مورد توجه قدرت‌های جهانی بود و تلاش برای اعمال سلطه و حفظ نفوذ در این منطقه به یکی از سیاست‌های راهبردی آنها تبدیل شده است.

ایالات متحده

اجرای هر الگوی امنیتی در یک محیط پیچیده سیاسی-اجتماعی چون منطقه‌ی خلیج فارس، با تهدیداتی مواجه است که الگوی امنیتی ایالات متحده نیز از این امر مستثنی نیست. راهبرد امنیتی منطقه‌ای جمهوری اسلامی، بی‌ثباتی و اختلافات کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس، توسعه سلاح‌های کشتار جمعی در خاور میانه و خطر تلافی آن باتکنولوژی‌های پیشرفته و بنیاد گرایی مذهبی، از جمله چالش‌های فراروی آمریکا در منطقه می‌باشد. در مجموع، هم اکنون ایالات متحده به یک راهبرد نظامی متکی است که روز به روز برای آن کشور گران‌تر تمام می‌شود. این کشور از سوی قدرت منطقه‌ای ایران، مورد چالش قرار دارد و تروریست‌ها نیز کشورهای منطقه را محل مناسبی برای عضوگیری و نیز انجام عملیات تروریستی یافته‌اند، بدین لحاظ به نظر می‌رسد که وضعیت موجود، شرایط

مطلوبی را برای ایالات متحده در پی نخواهد داشت. با این حال، ابتکار عمل در دست آمریکا است؛ به گونه‌ای که این کشور می‌تواند به ایجاد یک سیاست مشارکت سازنده و استراتژیک بین طرفین و همچنین در میان دول مختلف در خلیج فارس و نیز خاورمیانه دست بزند، چرا که الگوهای مشارکت تعریف شده‌ی پیشین همچون پیمان ۶+۲ که توسط آمریکا در منطقه تعریف شده بود، با توجه به اوضاع کنونی و حضور نظامی آمریکا، در آینده‌ای نه چندان دور تغییر خواهد کرد و صف بندی‌های جدیدی را در چارچوب‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای رقم خواهد زد (زارعی، ۱۳۹۲).

ایالات متحده پنجاه سال پیش با خاتمه‌ی حکمرانی امپراتوری بریتانیا و فرانسه طی جنگ سوئز در سال ۱۹۵۶ میخ خود را در خطرترین نقطه‌ی جهان، یعنی خاور میانه‌کوبیده است. اکنون نیز پس از سال‌ها حضور فعالش در این نقطه از جهان، همگی به جزایران، برای رفع و جرح درگیری‌های دیرینه خود به واشنگتن نظر دارند. با اینکه این کشور کمک‌های جنبی به صورت کمک نظامی و اقتصادی در اختیار متقاضیان خود قرار می‌دهد، در عین حال، امنیت هر یک را به طور ضمنی در برابر دیگران تضمین می‌نماید. در این خصوص، ذکر این مطلب واقع‌گرایانه ضروری به نظر می‌رسد این تنها مؤسسات و نهادهای خوب آمریکایی نیستند که نقش آفرینان منطقه‌ای عمده را به محور واشنگتن متصل می‌سازد، بلکه در واقع این ساختارها هستند که با تکیه بر قدرت، به ایالات متحده اجازه می‌دهد این بازی را با موفقیت به پیش برد؛ که اگر این گونه نبود، اتحادیه اروپا نیز می‌باید در یافتن جای پای در منطقه به همین اندازه موفق باشد. پس تا زمانی که ایالات متحده از چنین ساختارهای کارآمدی در منطقه بهره‌مند است، احتمال تغییر جایگاه این کشور بعید به نظر می‌رسد (زین العابدین و همکاران، ۱۳۹۱).

هم‌اکنون خلیج فارس به اولویت سیاست خارجی واشنگتن تبدیل شده است و براهمیت آن در سال‌های آتی نیز افزوده خواهد شد. ایالات متحده بیش از دیگر کشورهای فرامنطقه‌ای و حتی منطقه‌ای، تعیین‌کننده مناسبات امنیتی در خلیج فارس است. ایالات متحده در حال حاضر، خود، نقش ژاندرام منطقه را عهده‌دار گشته و به نظر می‌رسد که برنامه حداقل کوتاه مدتی جهت خروج نیروهایش از این منطقه و واگذاری حفظ ثبات منطقه به یک سیستم امنیت دسته جمعی منطقه‌ای و یا وکالت این امر به کشور و یا کشورهای دیگر را نیز در دستور کار خود نداشته باشد؛ چرا که نیاز این کشور به حضور مؤثر در خلیج فارس، فراتر از هدفی چون سرنگونی صدام حسین می‌باشد. چنین چشم‌اندازی این احتمال را مطرح می‌کند هر دولتی که در آمریکا حاکم باشد (تا آینده‌ی قابل پیش‌بینی)، به تلاش خود برای کنترل بخش بیشتری از ذخایر نفتی شناخته شده جهان ادامه خواهد داد. به این ترتیب، ضرورت‌های امنیتی خلیج فارس همواره مورد توجه رهبران کشورهای صنعتی غرب بوده و مقامات اجرایی آمریکا نسبت به چنین وضعیتی، حساسیت بیشتری نشان می‌دهند. بنا بر این اگرچه به دنبال حوادث یازدهم سپتامبر، دولت بوش پیشبرد تغییراتی هدفمند در خاورمیانه و به تبع آن در منطقه خلیج فارس را جایگزین سیاست حفظ ثبات در منطقه کرد. اما راهبرد کلان امنیتی ایالات متحده از ابتدای حضور مؤثر خود در منطقه،

حفظ توزیع قدرت موجود همراه با افزایش توان تأثیر گذاری خویش جهت کاهش وضعیت بحرانی این منطقه به منظور حفظ برتری نسبی خود بوده است (سریع القلم، ۱۳۷۴).

اروپا

پس از فروپاشی شوروی و به ویژه در سال‌های اخیر، شاهد ظهور نوعی سیاست خاور میانه‌ای مستقل از جانب اروپایی‌ها هستیم. مهم‌ترین دغدغه‌ی اروپا در این خصوص، وابستگی به انرژی خلیج فارس است. اهمیت خلیج فارس به واسطه وجود ذخایر عظیم انرژی و بازار مناسب، برای اتحادیه اروپا در حال افزایش است. هم‌اکنون منابع انرژی خلیج فارس، پنجاه درصد از نیازهای انرژی اروپا را تأمین می‌کند و بر اساس برآوردهای آژانس اطلاعات انرژی، این میزان وابستگی تا سال ۲۰۳۰ میلادی به هفتاد درصد افزایش خواهد یافت. از سوی دیگر، اروپایی‌ها که در مدت زمانی طولانی، خلیج فارس را صحنه یک تازهای خود به شمار می‌آوردند، نمی‌توانند بپذیرند قدرتی دیگر، این چنین عنان مسایل در این منطقه را در دست خود داشته باشد و تنها به سهم اندکی برای ایشان اکتفا کند. کشورهای اروپایی به عین شاهد وضعیتی هستند که طی آن با افزایش اهمیت منطقه، سهم آنان به ویژه در زمینه‌ی مسایل راهبردی و امنیتی در حال کاهش است. جنگ عراق و اعلام آمادگی آمریکا جهت حلّ و فصل این جریان بدون حضور اروپا، روند نارضایتی اروپایی‌ها را فزونی بخشیده است (سیمبر، ۱۳۸۵).

بریتانیا به عنوان یار و همراه استراتژیک آمریکا، یک قدرت استعماری با سابقه در خاورمیانه و کشوری است که برای خودش حقّ آب و گلی مسلم در منطقه قایل است. به خصوص حساسیت و تأکید نفوذش در کشورهای افغانستان، عراق و ایران؛ توسعه‌ی نفوذ و قدرت بیش از اندازه‌ی آمریکا به عنوان مدعی نظام تک قطبی و تک صدایی جدید جهانی در دوران نظم نوین جهانی را بر نتافته و تحمل نخواهد کرد. بنا بر این با استفاده از انواع ابزارهای ممکن خود در منطقه، با آمریکا در حال یک رقابت شدید و پنهان است. این کشور در یک گذشته طولانی استعماری نزدیک به پنج قرن، با استفاده از مطالعه و بررسی خصوصیات فرهنگی، جامعه‌شناسی سیاسی و روان‌شناسی اجتماعی جوامع گوناگون منطقه، روش‌ها و راه کارهای مناسب را برای نفوذ و سلطه‌ی هر چه بیشتر خود به مردم و رهبران خاور میانه را طراحی و اجرا می‌نماید. اهداف انگلستان در منطقه، کوتاه مدت و زودگذر نیست بلکه بر عکس، پیوسته هدف‌های دراز مدتی را در رقابت با رقیب قدر قدرتش، آمریکا، دنبال می‌کند (عابدی، ۱۳۸۸).

پیروزی در جنگ، شکست در جنگ و نیز خلاء قدرت و وجود دولت‌های ضعیف، انگیزه‌های سه‌گانه‌ی امپریالیسم را تشکیل می‌دهند. از این منظر، اروپا که خود را بازنده در رقابت طولانی مدت با آمریکا در منطقه با شمار می‌آورد، همواره در صدد استفاده از موقعیت‌هایی است که به نحوی ایالات متحده در آن ضعف نشان داده است. قرار گرفتن در کنار اسرائیل طی بحران کانال سوئز و شرکت در جنگ ۱۹۵۶؛ قلمداد نمودن ایران به عنوان شریکی پیچیده و در عین حال متکثرترین کشور منطقه (پرتس، ۱۵، ۱۳۸۳)؛ و مخالفت جدی با جنگ عراق از جمله مواردی

است که اروپا از طرق آنها سعی داشته و دارد تا جایگاه خویش را در منطقه بهبود بخشد. امپریالیسم نظامی، امپریالیسم اقتصادی و امپریالیسم فرهنگی نیز سه روش اجرا و اعمال سیاست‌های تغییر وضع موجود است که به نظر می‌آید اروپا توانایی کاربرد نسبی هریک از سه روش و به خصوص نوع اقتصادی آنرا در مقابل آمریکا داشته باشد. تأکید اروپا بر اجرای قوانین و مقررات بین‌المللی و حرکت در چارچوب شورای امنیت و سازمان‌های بین‌المللی چند جانبه جهت حلّ و فصل مسایل امنیتی و اجرای اصول سیاست بین‌الملل بر طبق قواعد و هنجارهای بین‌المللی یکی دیگر از گزینه‌های پیش روی اروپا برای ارتقا جایگاه خویش در نظام بین‌الملل، در غیاب توانایی‌های غالب نظامی‌اش است (عبدالله خانی، ۱۳۸۳).

یکی دیگر از ابزارهای اروپا جهت تغییر وضع موجود در خلیج فارس، ایران است. ایران و اروپا با قرار گرفتن در معرض یک اتحاد طبیعی در این منطقه، طی عملی متقابل، هر یک، دیگری را وزنه‌ای در برابر قدرت آمریکا به حساب می‌آورند. از اینرو اتحادیه‌ی اروپا در صدد است با تهران وارد تعامل گسترده شود تا با کمک آن بتواند وضع موجود را در منطقه به نفع خود تغییر دهد. هدف جمهوری اسلامی ایران از اتخاذ چنین رویکردی، تضعیف موقعیت ممتاز ایالات متحده و در نهایت، خارج کردن این کشور از معادلات امنیتی منطقه است و هدف اروپا نیز استفاده از اهرم و موقعیت ایران جهت پیش برد اهداف تجدیدنظر طلبانه‌اش در خلیج فارس است. بدین جهت است که اروپا در پاره‌ای از موضوعات، خواستار پاسخ مثبت به منافع و احساسات مشروع ایران از سوی جامعه بین‌المللی و همسایگان این کشور در منطقه بوده است (عبدالله خانی، ۱۳۸۴).

فدراسیون روسیه

به نظر می‌رسد سیاست‌های روسیه نسبت به دهه گذشته در عرصه جهانی، ملی گرایانه‌تر و روابطش با ایالات متحده مشکوک‌تر شده است. این احتمال می‌رود که مسأله تکثیر جنگ افزارهای هسته‌ای در خاور میانه، روابط این کشور با آمریکا را تیره‌تر نماید. به هر حال، بدون اعمال فشار از سوی آمریکا، روسیه در صدد متوقف ساختن فروش تسلیحات تکثیر سلاح‌های اتمی و فناوری موشکی به کشورهای خاورمیانه که به صورت بالقوه توانایی استفاده از آنها را دارند، بر نخواهد آمد. در وضعیت موجود، اندیشه بهره‌گیری از روش کنترل صادرات روسیه، به عنوان یکی از تلاش‌های اساسی واشنگتن برای مهار روند تکثیر سلاح‌های اتمی در منطقه خاورمیانه، واقع بینانه به نظر نمی‌رسد (سیاست‌های آمریکا) (عزتی، ۱۳۸۲).

خاورمیانه و منطقه‌ی خلیج فارس، همواره جایگاه ویژه‌ای را در سیاست خارجی روسیه داشته است. در ابتدا، روسیه در این منطقه بیشتر از موضع تدافعی و تا حدی انفعالی برخوردار بود. تحولات گسترده و بزرگ مربوط به خاور میانه و شوروی موجب تغییرنگاه روسیه به منطقه نشده است و این کشور همچنان شمال خاور میانه را حیات خلوت خود دانسته و امنیت ملی خود را مرهون اثبات در این منطقه می‌داند. توجه فدراسیون روسیه به تحرکات مجدد و حضور خود در منطقه، در زمان ریاست جمهوری ولادیمیر پوتین و هم زمان با افزایش روند ادعای تک قدرتی آمریکا در دوران نظم نوین جهانی، افزایش یافته است. پس از حوادث ۱۱ سپتامبر و

تحركات هم‌زمان آمریکا در افغانستان، عراق و آسیای مرکزی، حساسیت و توجه روسیه به خلیج فارس به عنوان یک عامل رقابتی و ابزار فشار سیاسی-روانی لازم به آمریکا، بیشتر شده است. روسیه همانند اروپا و از لحاظ نظامی در سطحی بالاتر، از پتانسیل قابل ملاحظه‌ای در به کارگیری روش‌های سه گانه امپریالیستی جهت تغییر توزیع قدرت موجود در خلیج فارس به نفع خود برخوردار است و انگیزه‌های کافی را نیز در این خصوص داراست (عزتی، ۱۳۸۴).

چین

چین را اژدهای خفته با استراتژی ابهام لقب داده‌اند. چرا که مطالعه اجمالی سیر تحولات این کشور، مؤید این واقعیت است که چینی‌ها همواره در اتخاذ سیاست‌های استراتژیک خود مرموزانه و بسیار محتاط ظاهر شده و با فریفتن قدرت‌های بزرگ، قواعد بازی را به خوبی شناخته و آن را به کار بسته‌اند. در وضعیت فعلی، تأمین انرژی، مهم‌ترین دغدغه این کشور به شمار می‌رود. جمهوری خلق چین برای تأمین ذخیره نفت و گاز خود، نیاز مبرم به واردات انبوه آن دارد که مهم‌ترین حوزه دست‌یابی آن نیز خلیج فارس است. بر همین اساس، پکن تلاش می‌نماید که روابط خود با کشورهای تولیدکننده نفت از جمله ایران و عربستان را گسترش دهد تا بتواند از این طریق، به موقعیت مستحکمی نیز در سازمان شانگهای دست یابد. برخی از محققین چینی، توجه آمریکا به خلیج فارس را نیز بیش از هر چیز با مسأله انرژی و نفت مرتبط می‌دانند. از سوی دیگر آمریکا مایل به توسعه توان نظامی نیروی زمینی خود در این منطقه و احداث پایگاه‌های هوایی در اقیانوس هند، آرام و خلیج فارس و انتقال بخشی از نیروی دریایی خود، از مدیترانه به خلیج فارس است. بدین لحاظ برآورد چینی‌ها از تعدیل در روابط قدرت‌های بزرگ پس از جنگ افغانستان و عراق توسط آمریکا در منطقه، خوش‌بینانه نیست و این نکته در نظر راهبرد پردازان نظامی آن کشور، بیش از سیاست مداران مشاهده می‌شود (امیدوارنیا، ۳۱، ۱۳۸۲-۲۳). نارضایتی چینی‌ها از چنین جایگاهی در منطقه، باعث گردیده تا این کشور راه نفوذ اقتصادی به کشورهای منطقه را بهترین وسیله برای کسب موقعیت ممتازتری در خلیج فارس بداند (عزتی، ۱۳۹۵).

به باور نخبگان سیاسی-امنیتی چین، دکترین راهبردی-امنیتی این کشور در راستای کاهش دادن اثرات منفی یک جانبه‌گرایی آمریکا، می‌باید دارای ویژگی‌هایی چون جامعیت؛ در خدمت اهداف سیاسی بودن؛ برخورداری از توان جامع؛ و تمرکز باشد. براساس چنین ویژگی‌هایی، مدیریت راهبردی چین می‌باید همه جوانب مسائل کلان در عرصه تعاملات بین‌المللی از جمله طرح خاورمیانه بزرگ را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد تا بتواند سیاست‌های لازم را برای کوتاه مدت، میان مدت و بلند مدت ترسیم نماید. این دکترین همچنین مستلزم برخورداری از توان جامع است که علاوه بر قدرت نظامی شامل عوامل غیرنظامی از جمله قدرت طبیعی، اجتماعی، مادی (سخت افزاری)، روانی (نرم افزاری) و قدرت بالقوه و توان تبدیل سریع آن به قدرت بالفعل است. بر این اساس از دید دولت مردان چین، به مثابه قدرتی وا-همگرا با هژمونیک‌گرایی آمریکا و روندهای ژئوپلی‌نومیکی نومحافظه کاران این کشور؛ طرح‌های منطقه‌ای آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس، به مثابه ساز

و کاری در راستای روندهای یک جانبه گرایانه آمریکا و ایجاد ثبات استراتژیکی مطلوب آن کشور تلقی می‌گردد (علیزاده طباطبایی، ۱۳۸۷).

مفهوم سازی اصطلاح ژئوپلی‌نومیک نخستین بار در سال ۱۹۹۴ از سوی جرج دمکو و ویلیام وود به مثابه ابزاری تحلیلی جهت توضیح مسایل اساسی که جهان در قرن بیست یکم با آنها مواجه خواهد بود، صورت پذیرفت. در این تعریف، ژئوپلی‌نومیک، از "ژئوپلیتیک" قرن بیستم و مفهوم چند رشته‌ای "اقتصاد ژئوپلیتیک" که در آن واحد، تأثیرات جغرافیا، سیاست و اقتصاد را در بر دارد، متمایز شده است. ژئوپلی‌نومیک، فراتر از بررسی منابع انرژی، بر دالان‌های صادرات انرژی به عنوان پدیده‌ی قرن بیست یکم تاکید دارد.

چین می‌تواند با عرضه فناوری‌های نظامی و موشکی و جنگ افزارهای هسته‌ای به کشورهای منطقه، موازنه قدرت موجود در منطقه را به نفع خود به هم زند. اگر این کشور به گسترش بازار آزاد و خصوصی سازی اقتصادی‌اش ادامه دهد، می‌تواند به یک قدرت مثبت برای رشد اقتصاد جهانی مبدل شود؛ اما این مسئله می‌تواند باعث وابستگی بیشتر چین به منابع نفتی خاورمیانه و بنا بر این جدی‌تر شدن استراتژی این کشور در قبال مسائل امنیتی منطقه شود. چین تاکنون به عنوان یک بازیگر مهم، در جایگاه‌هایی که برای منافع آمریکا در خاورمیانه جنبه حیاتی دارند، ظاهر شده است. در مجموع به نظر می‌رسد چین در پی آن است که نقش منفی خود در منطقه را افزایش دهد (قادری گنگاوری، ۱۳۹۰).

نفوذ غالباً اقتصادی چین در بین کشورهای منطقه خلیج فارس، و به چالش طلبیدن ایالات متحده در این منطقه، که معامله غول آسای آن کشور با ایران بر سر نفت و گاز با ارزشی معادل ۱۰۰ میلیارد دلار آمریکا، یکی از این چالش طلبی‌ها است؛ نشان دهنده‌ی نارضایتی پر جمعیت‌ترین کشور جهان از موقعیت و نقش فعلی خویش در منطقه خاورمیانه و بالتبع، عرصه جهانی است. بنابراین باید این احتمال را در نظر داشت که چین با داشتن قابلیت‌های نظامی و اقتصادی بالای خود و انگیزه‌هایی که از آن بهره‌مند است، طی سال‌های آتی در صدد تغییر وضع موجود منطقه خاورمیانه و چرخش توزیع قدرت در خلیج فارس، به نفع خویش و به ضرر ایالات متحده باشد (قادری گنگاوری، ۱۳۸۷).

در مجموع، تأثیر فروپاشی شوروی و پایان نظام دو قطبی جنگ سرد بر تحولات نوین امنیتی خلیج فارس از دو منظر قابل تأمل است: اول اینکه به دلیل تحمل هزینه‌های گزاف سیاسی و اقتصادی و به خطر افتادن موقعیت راهبردی قدرت‌های بزرگ در پی بی‌ثباتی‌های منطقه‌ای، ثبات در منطقه خلیج فارس، بیشتر تأمین کننده منافع آنها خواهد بود تا وجود ناامنی و اغتشاش، آن‌چنان که در نظام دو قطبی جنگ سرد کلاسیک به دنبال آن بودند. اما از سوی دیگر با قدرت یافتن قدرت‌های درجه دوم و سوم که تا پیش از این، موقعیت مناسبی برای بروز اهداف امپریالیستی خود نمی‌یافتند، پتانسیل بحران آفرین‌تر منطقه افزایش یافته است. واقعیت جهانی شدن و پدیده وابستگی متقابل فزاینده نیز چهره متباینی را از خود به نمایش گذاشته است. وابستگی سطوح تحولات یک منطقه به دیگر مناطق، باعث گردیده تا هم قدرت‌های فرامنطقه‌ای و هم کشورهای منطقه، سعی بر کاهش تشنج‌ها در منطقه داشته باشند،

اما فعال شدن گروه‌هایی که در گذشته تلاشی برای اظهار وجود نمی‌کردند، در صورت عدم در پیش گرفتن سیاستی مناسب از سوی بازیگران منطقه و بی‌توجهی به خواست‌های مشروع ایشان، خلیج فارس را با بحران‌های جدی مواجه خواهد ساخت. اقدامات القاعده و حمایت برخی از گروه‌های داخلی در کشورهای عرب از چنین حرکت‌هایی، یکی از این نمونه‌ها است (قاسمی، ۱۳۹۱).

نتیجه‌گیری و دستاورد علمی پژوهشی

در دوران جنگ سرد، امریکا و شوروی در اغلب موارد با توسل به رویکرد سوم و بر مبنای اصل خویش‌داری و احتیاط، بحران‌ها را با حفظ وضع موجود منطقه حل و فصل می‌کردند؛ هرچند در مواردی مانند جنگ در افغانستان که قواعد مدیریت بحران، انعکاسی از ساختار نظام بین‌الملل بود، با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد و تحول در ساختار نظام بین‌الملل، قواعد حاکم بر رفتار قدرت‌های بزرگ در حل و فصل بحران‌ها نیز تغییر کرد و ایالات متحده به عنوان داعیه‌دار قدرت بلامنازع جهانی، با اتخاذ رویکرد تهاجمی در حل و فصل بحران‌ها، جنگ‌های متعددی در منطقه به راه انداخت. جنگ خلیج فارس و حمله امریکا به عراق پس از اشغال کویت توسط این کشور، حمله نظامی امریکا به افغانستان به دلیل حادثه ۱۱ سپتامبر و حمله به عراق به دلیل امحای سلاح‌های کشتار جمعی از جمله اقدامات امریکایی‌ها در حل و فصل بحران‌های منطقه‌ای با رویکرد تهاجمی بوده است.

رویکرد تهاجمی امریکا در منطقه موجب بروز بحران‌های متعدد دیگری شد. گروه‌های افراطی با ادعای مقابله با اشغالگری امریکا در افغانستان و عراق ظهور کردند و سپس در سراسر منطقه گسترش یافتند. اشغال عراق توسط امریکا و متحدانش در سال ۲۰۰۳، موجب مهاجرت گروه‌های مسلح سلفی - جهادی از افغانستان به عراق شد. این گروه‌ها که پیش از این، با هدف مقابله با تجاوز شوروی به افغانستان و سپس تأسیس دولت اسلامی توسط طالبان و در ادامه، مقابله با تهاجم نظامی ائتلاف ضد تروریسم به رهبری امریکا به افغانستان، در این کشور حضور داشتند، با حمله امریکا به عراق، جبهه جدیدی علیه امریکا و هم‌پیمانانش در عراق گشودند و هسته‌های اولیه آنان، با محوریت عرب - افغان‌ها تشکیل شد. پس از سقوط صدام، صدها نفر از این عناصر سلفی - جهادی با تمرکز در منطقه‌ای در عراق با عنوان مثلث سنی، ضمن تشکیل محوری قوی علیه اشغالگران امریکایی، به اقدامات مخرب خود نظیر بمب‌گذاری، قتل، غارت و ترور در سطحی گسترده مبادرت کردند. این جنگجویان که توسط شبکه‌های القاعده در افغانستان آموزش دیده بودند و به شدت تحت تأثیر کانون‌های وهابیت در منطقه قرار داشتند، با پیش گرفتن رویه‌های طایفه‌گرایانه، به صورت خشونت‌آمیز وارد تقابل با شیعیان شدند. با آغاز بحران سوریه این گروه‌ها رهسپار این کشور شدند و به صورت فزاینده‌ای گسترش پیدا کردند. در واقع می‌توان ادعا کرد این گروه‌ها از به‌وجودآوردندگان بحران سوریه بودند که در سایه بحران به صورت خیره‌کننده‌ای گسترش پیدا کردند؛ بنابراین مداخله کشورهای غربی به ویژه امریکا در منطقه و مواردی مانند دکترین جنگ پیش‌دستانه بوش باعث ظهور و تداوم بحران‌های متعدد در خاورمیانه شده است و استراتژی تهاجمی بوش در

مقابله با تروریسم و تداوم سیاست مداخله‌گرانه آمریکا در منطقه به شکلی دیگر در دوره اوباما، نه تنها باعث نابودی گروه‌های تروریستی یا کاهش قدرت آن‌ها نشده، بلکه به گسترش تروریسم در منطقه کمک کرده است. همچنین در مقابل امواج جهانی‌سازی که از سوی غرب سراسر جهان را دربرگرفته، نوعی مقاومت آگاهانه شکل گرفته است. بر این اساس، امپریالیسم را که ماهیت آن از سیاسی در گذشته به اقتصادی در آغاز دوران مدرن (قرن شانزدهم تا جنگ جهانی دوم) و فرهنگی در دوران اخیر تغییر پیدا کرده است، می‌توان رابطه عمودی بین - کشورهای مرکز و پیرامون در نظر گرفت که در آن، مرکز تصمیم‌گیری از پیرامون به مرکز منتقل می‌شود و کشور مرکزی (متروپولیتن)، اقمار خود را از راه دور مدیریت می‌کند. در دوران امپریالیسم فرهنگی، فرایند جهانی‌سازی با قابل نفوذ کردن مرزها تا حد زیادی منابع و شرایط لازم را برای هویت‌سازی و معناسازی سنتی از بین برده است. بحران هویت به وجود آمده ناشی از بی‌اعتباری منابع هویت‌زای پیشین، بازسازی هویتی جدید را اجتناب‌ناپذیر می‌کند؛ به این ترتیب، جهانی‌سازی در فرایندی وارونه، ضد خود عمل می‌کند و بستر اجتماعی لازم برای خاص‌گرایی فرهنگی یا بنیادگرایی فرهنگی را فراهم می‌آورد. خاص‌گرایی یا بنیادگرایی فرهنگی که در مواجهه با هژمونی فرهنگی غرب به وجود آمده، ممکن است در مسیرهای غیرمسالمت‌آمیز به صورت طبیعی یا غیرطبیعی هدایت و باعث ایجاد بحران شود.

همچنین با بررسی الگوی بحران در خاورمیانه و نقش آمریکا در این بحران‌ها می‌توان نتیجه گرفت ایجاد ناامنی و بحران در منطقه، سیاستی راهبردی است که آمریکایی‌ها به منظور دستیابی به اهداف کلان خود دنبال می‌کنند؛ زیرا هر قدر آب گل آلودتر شود، ماهی گرفتن در آن آسان‌تر است. از آنجا که حفظ امنیت و منافع رژیم صهیونیستی یکی از اصول اساسی سیاست خارجی و دکترین امنیتی آمریکا و کشورهای مثل انگلستان، فرانسه و آلمان است، درگیر کردن کشورهای منطقه در بحران‌ها، خدشه‌دار کردن مشروعیت سیاسی، تضعیف توان اقتصادی و نظامی، فرسایش نیروی انسانی و حتی تجزیه آن‌ها به کشورهای کوچک ضعیف می‌تواند نقاط ضعف رژیم صهیونیستی را در بعد ژئوپلیتیکی و عدم مشروعیت ذاتی بپوشاند و از این طریق، منافع این رژیم را تأمین کند.

یکی از وجوه مشترک بحران‌های جاری در سوریه، عراق و یمن، مقابله با نقش و نفوذ جمهوری اسلامی ایران در منطقه است؛ به این منظور کشورهای غربی همراه متحدان منطقه‌ای خود در خاورمیانه تلاش می‌کنند با استفاده از ظرفیت گروه‌های تروریستی، سرمایه‌های راهبردی ایران در منطقه را نابود کنند. آن‌ها برای دستیابی به این هدف، اقدام به ایجاد بحران‌های امنیتی در حوزه‌های نفوذ ایران در منطقه کرده‌اند. در بررسی بحران‌های منطقه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، از جنگ تحمیلی عراق علیه ایران گرفته تا جنگ ۳۳ روزه لبنان و در ادامه بحران‌های سوریه، عراق و یمن، می‌توان گفت تلاش برای مهار نفوذ و قدرت ایران یکی از دلایل اصلی بحران‌آفرینی در منطقه بوده است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل ساختار سیاسی مبتنی بر گفتمان اسلام سیاسی در ایران، در نظام سلطه و در اکثر کشورهای منطقه نوعی مقاومت آگاهانه در مقابل جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت. گفتمان انقلاب

اسلامی که بر پایه اندیشه‌های اسلامی و در بستر سیاسی - اجتماعی ایران شکل گرفته بود، توانست انرژی تازه‌ای به جوامع اسلامی تزریق کند. «میشل فوکو» تأثیر انقلاب اسلامی بر محیط منطقه‌ای و بین‌المللی را چنین توصیف کرده است: (انقلاب اسلامی) قیام انسان‌های دست خالی است که می‌خواهند باری که بر پشت همه ما و به ویژه بر پشت ایشان، بر پشت این کارگران نفت، این کشاورزهای مرزهای میان امپراتوری‌ها سنگینی می‌کند از میان بردارند. ... شاید این نخستین قیام بزرگ ضد نظام‌های جهانی باشد؛ مدرن‌ترین و دیوانه‌ترین صورت شورش. در واقع در حساب سیاست، چنین جنبشی را کجا باید نشاناد؟ جنبشی که نمی‌گذارد انتخاب‌های سیاسی، پراکنده‌اش کند؛ جنبشی که در آن نفس مذهبی دمیده شده است که بیش از آنکه از عالم بالا سخن بگوید، به دگرگونی دنیا می‌اندیشد.

مارگارت تاچر، نخست‌وزیر انگلستان، اوایل دهه ۱۹۸۰ نگرانی خود را از فرهنگ انقلاب اسلامی این‌گونه ابراز می‌کند: ما غربی‌ها در دهه ۱۹۸۰ از وسایل نظامی و ابزار جنگی شوروی و اقمارش واهمه نداریم؛ زیرا اگر بلوک شرق و اعضای پیمان ورشو به سلاح‌های نظامی مجهز و به ادوات مخرب و ویرانگر مسلح هستند، ما نیز به سلاح‌های مدرن و پیشرفته مسلح و مجهزیم، اما از حضور فرهنگ انقلاب ایران نگرانیم. نگرانی از فرهنگ و گفتمان انقلاب اسلامی موجب شد نظام سلطه از همان آغاز، مهار قدرت و نفوذ جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یک استراتژی بدون جایگزین به صورت جدی دنبال کند. کشورهای غربی به رهبری امریکا همراه حامیان منطقه‌ای خود از طریق کودتا، جنگ نظامی، تحریم اقتصادی، تهاجم فرهنگی، حمایت از ضد انقلاب و ده‌ها اقدام دیگر جمهوری اسلامی ایران و گفتمان آن را هدف قرار دادند تا از صدور، تکثیر و گسترش آن جلوگیری کنند.

در سال‌های پس از جنگ سرد، گفتمان مقاومت که بر هویت‌یابی نیروهای اجتماعی در مناطق پیرامونی مبتنی است، به تدریج گسترش یافت و قدرتمند شد. گفتمان مقاومت که همزاد انقلاب اسلامی در ایران است، با تکیه بر مبانی اسلامی و نفی سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، انرژی فراوانی برای مقابله با مبانی ایدئولوژی‌های غیرالهی و هویت‌بخشی به جوامع اسلامی تولید کرد و منشأ تحولات عظیمی در سطح منطقه شد. به موازات چنین فرایندی، نظام سلطه با تولید پادگفتمان‌های مقاومت و از طریق نیروها و گروه‌های سلفی و تکفیری مانند داعش، تلاش کرد امواج مقاومت و هویت‌یابی منطبق بر گفتمان انقلاب اسلامی را در منطقه کنترل و محدود کند (متقی، ۱۳۹۲: ۷۸)؛ بنابراین بحران‌های عراق، سوریه و یمن را باید نتیجه اقدامات محور سازش در به شکست کشاندن اقدامات محور مقاومت دانست.

هرگونه درگیری مسلحانه داخل یک کشور را که به منظور دستیابی به هدف مشخصی مانند کسب حاکمیت سیاسی به وقوع می‌پیوندد، جنگ داخلی می‌گویند. جنگ‌های داخلی رایج‌ترین نوع درگیری‌های خشونت‌آمیز در جهان هستند که تعدادشان از جنگ جهانی دوم به این سو، از جنگ‌های رخ داده بین کشورها بیشتر بوده است. اکثر جنگ‌های داخلی در قالب ستیز قومی و مذهبی یا نبرد انقلابی به وقوع می‌پیوندند. در بحران سوریه و عراق

نشانه‌هایی از ستیز قومی یا مذهبی مشاهده می‌شود، اما این بحران‌ها را نمی‌توان جنگ‌های کاملاً داخلی در نظر گرفت؛ زیرا عاملان و نقش‌آفرینان جنگ، به شهروندان یا گروه‌ها و جریان‌های سوری و عراقی محدود نمی‌شوند و برخی از گروه‌های درگیر در بحران اهدافی فراسوری و فراعراقی دارند. تعداد زیادی از عناصر داعش و گروه‌هایی مانند جبهه النصره را که اصلی‌ترین گروه‌های آشوب ساز هستند، اتباع غیرسوری و غیرعراقی تشکیل می‌دهند. داعش نیز داعیه تحقق مطالبات قومی یا مذهبی گروه‌های معارض سوری و عراقی را ندارد و با طرح آرمان تشکیل خلافت در جغرافیای خاورمیانه اسلامی، از بحران‌سازی در عراق و سوریه به منظور تحقق آرمان خود بهره می‌جوید. علاوه بر این، مداخله مستقیم و غیر مستقیم کشورهایمانند عربستان، ترکیه، قطر، امریکا و رژیم صهیونیستی در سوریه و عراق و پاسخ متقابل متحدان منطقه‌ای و بین‌المللی این دو کشور به مداخله صورت گرفته، به ایجاد جنگ نیابتی انجامیده و بحران سوریه را به جنگی شبه‌داخلی تبدیل کرده است.

منابع

- احمدیان، حسن (۱۳۹۳)، تحولات یمن در نگاه اروپایی، دیدگاهی آلمانی، تحلیل راهبردی، مرکز تحقیقات استراتژیک، معاونت پژوهش‌های سیاست خارجی، ش ۱۲۷، آذر.
- ارکمن، سرهات (۱۳۸۷)، ایالات متحده و خاورمیانه بزرگ، ترجمه: جلیل یعقوب زاده فرد، تهران: مطالعات راهبردی
- امیراحمدی، هوشنگ (۱۳۸۴)، سیاست خارجی منطقه‌ای ایران (بخش اول)، ترجمه علیرضا طیب، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره ۱۱-۱۲.
- برزگر، م (۱۳۸۳)، بوی خوش نفت و بحران همیشه پایدار خاورمیانه، مجله فردوسی، ش ۱۷، اردیبهشت.
- پشنگ، اردشیر (۱۳۹۴)، کالبدشکافی ریشه‌های بحران عراق،
- پورعزت، علی اصغر و دیگران (۱۳۸۳)، طراحی سیستم بسیج امکانات ملی برای مواجهه مناسب با بحران‌های طبیعی و اجتماعی، فصلنامه کمال مدیریت، شماره ویژه مدیریت بحران، ش ۴ و ۵، زمستان ۸۲ و بهار.
- پیترسن، ج. ای (۱۳۸۱)، بحران جانشینی در کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، ترجمه علی رستمی، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، ش ۳۱، پاییز.
- حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۸۵)، اصول و مفاهیم ژئوپلیتیک، مشهد: انتشارات پاپلی.
- ذوالفقاری، مهدی (۱۳۸۴)، پیامدهای حضور آمریکا در منطقه، روزنامه رسالت، (۲۶ اسفند ۱۳۸۴).
- رنجبر، مقصود (۱۳۷۸)، ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
- زارغان، احمد و حمیدرضا اسلامی (۱۳۹۳)، بررسی تأثیر زمینه‌های همگرایی و واگرایی جریان‌های سلفی - تکفیری و بازماندگان حزب بعث بر بحران امنیتی عراق، فصلنامه سیاست خارجی، س ۲۷، ش ۲، تابستان.
- زارغان، احمد (۱۳۹۳)، بررسی روند تبدیل جنبش حزب‌الله لبنان از قدرتی محلی به قدرتی ملی و منطقه‌ای، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، س ۱۵، ش ۳، پیاپی ۵۹، پاییز.
- زارعی، سعیدالله (۱۳۹۲)، بررسی شکل‌گیری بحران سوریه از ابتدا تاکنون، قابل دسترسی در:
- الزبیدی، حسن لطیف، نعمه محمد العبادی و عاطف لافی السعدون (۲۰۰۸)، العراق و البحث عن المستقبل، نجف الاشرف: المركز العراقي للبحوث و الدراسات.
- زین العابدین، یوسف، یحیی پور، محمد و شیرزاد، زهرا (۱۳۹۱)، ساختار ژئواکونومیکی خاورمیانه بر اساس توسعه هزاره سازمان ملل - فصلنامه جغرافیا، دوره جدید، سال دهم، شماره ۳۴.

- سریع القلم، محمود (۱۳۷۴)، شناخت خلیج فارس در قالب مبانی نظری، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال دهم، شماره اول و دوم.
- سیمبر، رضا (۱۳۸۵)، دیپلماسی ایران و تحولات تازه منطقه خلیج فارس، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۱-۲۱۲.
- عابدی، مهدی (۱۳۸۸)، بازتولید بحران در ساختار امنیتی خاورمیانه: به سوی شناسایی یک ابر بحران، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، پیش شماره ۱، بهار.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۳)، کتاب امنیت بین‌الملل ۱: فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین‌الملل ابرار معاصر تهران، چاپ اول.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۴)، کتاب امنیت بین‌الملل (۳): فرصت‌ها، تهدیدات و چالش‌های فراروی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه فرهنگی و مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۲)، تحلیلی بر ژئواکونومی افریقا و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران، مطالعات افریقا دفتر سیاسی و بین‌الملل وزارت امور خارجه، شماره ۷.
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۸۴)، مجموعه مقالات سمینار بین‌المللی انرژی و امنیت، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- عزتی، عزت‌الله (۱۳۹۵)، جزوه درسی ژئواستراتژی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.
- علیزاده طباطبایی، سید موسی (۱۳۸۷)، سوریه، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- فوکو، میشل (۱۳۷۷)، ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: انتشارات هرمس.
- قادری گنگاوری، روح‌الله (۱۳۹۰)، نقض حقوق بشر و گسترش تروریسم، فصلنامه سیاست، دوره ۴۱، شماره ۱، صص. ۲۷۰-۲۵۱.
- قادری گنگاوری، روح‌الله (۱۳۸۷)، بحران عراق و مدیریت کشمکش‌ها در خاورمیانه، فصلنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۲۴۷، فروردین و اردیبهشت.
- قاسمی فرهاد (۱۳۹۱)، جهانی‌شدن و مدل‌های امنیت منطقه‌ای در سیستم جهانی، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هشتم، شماره سوم.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۶)، دکترین نظامی اسرائیل، تهران: مؤسسه مطالعات اندیشه‌سازان نور.
- کمپ جغری، هارکاوی، رابرت (۱۳۸۳)، جغرافیای استراتژیک خاورمیانه، ترجمه سید مهدی حسینی متین، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- گروه نویسنده‌گان (۱۳۷۹)، «جنگ آینده در دکترین نظامی رژیم صهیونیستی»، فصلنامه سیاست دفاعی، ش ۳۲ و ۳۳، پاییز و زمستان.
- گریفتس، مارتین (۱۳۹۴)، دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، چاپ سوم، تهران: نشر نی.
- گل‌محمدی، احمد (۱۳۹۲)، جهانی‌شدن، فرهنگ، هویت، تهران: نشر نی.
- لوتواک، ادوارد (بی‌تا)، از ژئوپلیتیک تا ژئواکونومی، ترجمه محمدرضا حافظ نیا و هاشم نصیری، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی.
- متقی، ابراهیم (۱۳۹۲)، گفتمان و پادگفتمان مقاومت در سیاست بین‌الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی جهان اسلام، ش ۵۶، زمستان.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۷۹)، ایده‌های ژئوپولوتیک و واقعیت‌های ایرانی مطالعه روابط جغرافیا و سیاست در جهان دگرگون شونده، تهران: نشر نی.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۸۶)، جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی، تهران: سمت.
- محب علی، قاسم (۱۳۹۰)، ریشه‌های بحران، اعتراض‌ها و نارضایتی‌ها در سوریه از کجا نشات می‌گیرد؟، مجله مهرنامه، ش ۱۸، قابل دسترسی در: <http://www.mehrnameh.ir/article/3092>
- محمدی، منوچهر (۱۳۸۷)، بازتاب جهانی انقلاب اسلامی، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- محمودیان، آرمان (۱۳۹۲)، فراز و فرود کرده‌ای سوریه، قابل دسترسی در:
- مصلی نژاد، عباس (۱۳۸۸)، علل تداوم بحران‌های خاورمیانه در دوره جرج بوش، پژوهشنامه علوم سیاسی، ش ۱۴، بهار.

معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۰)، ملاحظاتی درباره طرح نظم امنیتی جدید در خاورمیانه، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، س ۸، شماره ۴، زمستان.

میری خانی، آرش (۱۳۹۳)، ریشه‌های بحران در عراق، روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد.

هینبوش، ریموند الویشس (۱۳۸۲)، سیاست خارجی کشورهای خاورمیانه، ترجمه علی گل محمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

